

نسبت نهادهای پولی بین‌المللی با توسعه، با تأکید بر ایران

سید یوسف قرشی^۱ سید عقیل حسینی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۲/۸ تاریخ پذیرش ۱۳۹۷/۶/۲۸

چکیده

مسئله اصلی این مقاله، تبیین نسبت میان سیاست‌های تجویزی نهادهای پولی و مالی بین‌المللی اعم از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با تحقق توسعه اقتصادی در کشورهاست. تحلیل‌های نظری و شواهد تجربی دلالت بر آن دارد که میان نهادهای مذکور با توسعه اقتصادی رابطه مثبت وجود ندارد چرا که اولاً، سیاست‌های تجویزی معطوف به سیاست‌های لیبرالیستی عام و جهانشمول است در حالی که این سیاست‌ها باید با ملاحظه ساختارهای نهادی متنی تدوین شوند. توجه به مسائل و مقتضیات متنی و سنت‌ها و نهادهای تاریخی کشورها در تعیین الگوی موفق توسعه و موفقیت آن اثر دارد. ثانیاً، نقش «دولت توسعه» نادیده انگاشته شده و باید در دوگانه دولت/بازار، ترکیب بهینه‌ای از هر دو برای هر کشور مشخص گردد. ثالثاً، تنها بر ابعاد صرفاً اقتصادی توسعه تمرکز صورت پذیرفته، در حالی که توسعه، فرآیندی چندبعدی است و هدف اصلی آن، بهبود کیفیت زیست‌مان انسانی است. با وجود چنین دلایلی که توسعه‌نیافتگی را برای کشورهای میزبان سیاست‌های تجویزی نهادهای پولی و مالی بین‌المللی سبب شده، جمهوری اسلامی ایران به اجرای این سیاست‌ها پرداخته است. تحلیل محتوای سخنان تصمیم‌سازان اقتصادی ایران حکایت از آن دارد که اصلاح ساختار حکمرانی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اعطاء وزن به دولت‌ها در کنار بازار و در نهایت، ملاحظه اقتضانات اجتماعی و فرهنگی کشورهای میزبان طرح‌های توسعه، کاستی‌ها و ضعف نهادهای مالی و پولی بین‌المللی را برطرف خواهد کرد.

واژگان کلیدی: توسعه، نهادهای پولی بین‌المللی، اجماع واشنگتنی، اجماع پساواشنگتنی، ایران

۵۵

سیاست جهانی

۱. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز

نویسنده مسئول، ایمیل: qorashi@shirazu.ac.ir

۲. عضو هیئت علمی گروه اقتصاد دانشکده علوم انسانی دانشگاه یاسوج

مقدمه

مسئله اصلی این مقاله، تبیین جایگاه سازمان‌های مالی و پولی بین‌المللی، به طور ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در نسبت با توسعه است. مطالعات نظری توسعه در تبیین علل توسعه‌نیافتگی و یافتن راه‌های دستیابی به توسعه منجر به گستره‌ای از نظریه‌ها شده است. هر یک از این نظریات بر اساس مبانی خویش جایگاهی متفاوت برای نهادهای پولی و مالی بین‌المللی قائل شده‌اند. طرفداران نگرش لیبرالی بر این باورند که این نهادها و سیاست‌های وضع شده توسط آنها، تسهیل‌کننده توسعه هستند و با ثبات‌بخشی به امور مالی کشورهای در حال توسعه، مقصد توسعه‌یافتگی را به وضوح برای کشورهای مذکور ملموس می‌کنند. در مقابل، منتقدان این نهادهای بین‌المللی در خصوص وجود رابطه‌ای وثیق بین نهادهای مالی و پولی بین‌الملل و توسعه تشکیک نموده‌اند و معتقدند تبعیت از سیاست‌های تحمیلی این نهادها ضامن توسعه‌یافتگی نیست. از حیث تاریخی، پس از آنکه بحران فراگیر بدهی در دهه ۱۹۸۰ گریبانگیر اغلب کشورهای در حال توسعه گردید و «راهبردهای ضربتی» جواب نداد و مشخص شد که این بحران یک مسئله موقتی کوتاه‌مدت نیست بلکه یک مسئله ساختاری بلندمدت است، جیمز بیکر-وزیر خزانه‌داری آمریکا در سال ۱۹۸۵- رویکردی ساختاریافته‌تر ارائه داد که به «طرح بیکر» معروف گردید که در خلال سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ به اجرا گذاشته شد. طرح وی نقطه عطفی در تمرکز بر اصلاحات (تعدیل) ساختاری اقتصاد کشورهای در حال توسعه بود. مسئله اصلی طرح وی تعیین سهم بار بدهی توسط کشورهای بدهکار و بخشودگی بدهی توسط کشورهای طلبکار بود.^۲ طبق طرح وی، به جای اقدامات ضربتی، بازپرداخت وام‌ها به تعویق انداخته شدند؛ البته بدون هیچ‌گونه بخشودگی. کشورهای بدهکار ملزم گشتند که سیاست‌های خود را تغییر دهند. فرضیه این طرح این بود: «عمده کشورهای بدهکار می‌توانند بدهی خود را از طریق گسترش صادرات خویش کاهش دهند و از این راه دسترسی آنها به بازار اعتبارات (مجدداً) میسر

^۱James Baker

^۲Bogdanowicz-Bindert, Bogdanowicz-Bindert, C., The Debt Crisis: The Baker Plan, *Journal of Interamerican Studies and World Affairs*, Vol. 28, No. 3, 1986, p. 33

گردد^۱، بر این اساس شرط پرداخت وام مجدد به بدهکاران، انجام اصلاحات لیبرالی از قبیل آزادسازی تجاری، خصوصی سازی، و رفتن به سمت سرمایه گذاری خارجی بود. اما این طرح عملاً شکست خورد و تا سال ۱۹۸۸ «درآمد سرانه واقعی در بیشتر کشورهای در حال توسعه آمریکای لاتین کاهش یافت و استانداردهای زندگی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به سطوحی در حد دهه های پنجاه و شصت میلادی سقوط کرد. این مسئله منجر به از بین رفتن فرصت های توسعه در این کشورهای فقیر شد که بر این اساس، بسیاری از تحلیل گران، دهه ۱۹۸۰ را «دهه فقدان توسعه»^۲ یا دهه از دست رفته نامیدند. به عنوان نمونه در کشورهای آفریقایی طی این دوره رشد اقتصادی سالانه، منفی دو درصد بود، تولید صنعتی دچار رکود شد، بازده کشاورزی و سرانه سرمایه گذاری و درآمد کاهش یافت، و بیکاری افزون گشت. طبق تحقیقات انجام شده توسط سازمان ملل، «برای اکثریت کشورهای آفریقایی حتی نشانی از بهبودی نیز مشاهده نشد»^۳.

با شکست طرح بیکر، صادرات آمریکا به آمریکای لاتین به مخاطره افتاد. از سوی دیگر بدلیل سیاست های ریاضتی موجود در طرح بیکر، نارضایتی های زیادی در کشورهای در حال توسعه ای که این طرح را به موقع اجرا گذاشته بودند ایجاد شد (از قبیل شورش های ونزوئلا). از این رو، وزیر خزانه داری بعدی آمریکا، نیکلاس برادی، طرح «بخشودگی» مقداری از بدهی ها مشروط بر اصلاحات لیبرالی و آزادسازی اقتصادی را مطرح ساخت. صندوق بین المللی پول «طرح برادی» را در پاییز ۱۹۸۹ تصویب کرد. این طرح به بانک های خصوصی آمریکا تضمین می داد که اگر مقداری از بدهی خود را کاهش دهند می توانند باقیمانده بدهی خود را دریافت کنند و صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به تأمین مالی این بدهی ها کمک خواهند کرد. کشورهای آمریکای لاتین به دلیل اهمیت استراتژیکشان برای آمریکا اولین کشورهای هدف این طرح بودند. اما این

^۱ Cline, W. R., *International Debt Reexamined*. Washington, DC: Institute for International Economics, 1995, p. 177.

^۲ Lost Development Decade

^۳ UN Development Program 2001. *Human Development Report 2001*. New York: Oxford University Press, 2001, p. 144

^۴ Nicholas Brady

طرح نیز ناکام ماند. تا سال ۱۹۹۴ مجموع بدهی‌های خارجی کشورهای بدهکار هدف حدود ۵۰ درصد افزایش یافت و این در حالی بود که کشورهای آمریکای لاتین حدود ۳۰ درصد از کل صادرات سالیانه خویش را به بازپرداخت بدهی اختصاص می‌دادند. مبلغ بدهکاری این کشورها برابر حدود نیمی از GDP آنها بود. طرح برادی عملاً فقط تحصیل منافع بانک‌های تجاری را در نظر گرفته بود و منافع کشورهای در حال توسعه موضوعیت چندانی نداشت.

در مرحله بعد، طرح «کشورهای فقیر شدیداً بدهکار» (HIPC) در سال ۱۹۹۶ در اجلاس گروه هفت در لیون فرانسه به تصویب رسید. این طرح در مورد ۳۳ کشور آفریقایی و ۸ کشور آسیایی و آمریکایی به اجرا گذاشته شد. بدهی برخی از این کشورها حدود دو برابر GDP آنها بود. این طرح در دو دوره سه‌ساله طراحی شده بود که در مرحله اول این کشورها بایستی برنامه‌های اصلاحات اقتصادی تجویز شده توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را اجرا می‌نمودند. در مرحله دوم، در صورت تأیید این دو سازمان، این کشورها علاوه بر بخشودگی بدهی مشمول اعتبارات مالی بانک‌های خصوصی و موسسات چندجانبه می‌شدند. تا سال ۱۹۹۸ فقط هشت کشور طبق برنامه پیش رفتند و وضعیت بدهی اغلب کشورها بدتر شد. طبق شواهد تجربی فقیرترین اقشار مردم متحمل بیشترین آسیب از این برنامه‌ها شدند!

در مرحله بعد، اجلاس گروه هفت در سال ۱۹۹۹ در کلن تشکیل جلسه داد و بخشودگی بیشتر بدهی‌های کشورهای فقیر شدیداً بدهکار را تحت فشارهای گروه‌های مدنی تصویب نمود و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بندهای اصلی این طرح پیشنهادی را پذیرفتند. اما همچنان وام‌های تعدیل ساختاری پرداختی توسط این سازمان‌ها در جهت منافع کشورهای در حال توسعه نبود.

راهبردهای بدهی فوق سه هدف اصلی را دنبال می‌کردند: ۱. حمایت از بانکداری بین‌المللی؛ ۲. ایجاد دسترسی مجدد کشورهای بدهکار به بازار سرمایه؛ ۳. رشد اقتصادی

1 Roodman, D. M. 2001. Ending the Debt Crisis. In: Laster Brown et al. Ed. State of the World 2001. New York: Norton, 2001, pp. 144-146

کشورهای در حال توسعه^۱ طرح بیکر و طرح برادی در دسترسی به دو هدف اول موفق تر بودند. خصوصاً این طرح‌ها بانکداران خصوصی کشورهای پیشرفته را از خطر ورشکستگی نجات دادند. همچنین کشورهای در حال توسعه را قادر به وام‌گیری مجدد نمود. نظریه پردازان لیبرال که این دو شاخص برایشان دارای اهمیت بیشتری است مدعی هستند این طرح‌ها در نوع خود موفق بوده است. اما ساختارگرایان و حتی برخی نظریه پردازان نتولیبرال که معتقدند سومین هدف دارای بیشترین اهمیت است، این طرح‌ها را شکست خورده می‌دانند. از این منظر، طرح‌های مذکور عمدتاً «دغدغه افزایش ظرفیت پرداخت بدهی کشورها را داشتند و نه توسعه آنها»^۲. ساختارگرایان هم در نقد این سیاست‌ها می‌گویند که این طرح‌ها مستلزم فداکاری بیشتر کشورهای در حال توسعه نسبت به کشورهای پیشرفته و بانکداری بین‌المللی است: «بحران بانکی شاید به پایان رسیده باشد، اما بحران توسعه در اوج وخامت است»^۳. در مجموع شواهد زیادی وجود دارد که طرح‌های بیکر و برادی در دستیابی به رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه نقایص جدی داشته‌اند^۴.

کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق نیز برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های صنعتی خویش مبالغ زیادی از موسسات مالی بین‌المللی وام گرفتند. اما نرخ‌های بهره بالای این وام‌ها، عدم رقابت‌پذیری کالاهای تولیدشده توسط این کشورها، شوک‌های نفتی و ... باعث شد این کشورها نیز همچون کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین دچار بحران بدهی شوند. دولت‌های غربی در ابتدا با اتکا به تحریم و عدم تمدید مهلت بازپرداخت بدهی‌های این کشورها، آنها را مجبور به تغییر رژیم سیاسی و اقتصادی نمودند. کلوپ پاریس (یک اجلاس غیررسمی متشکل از نمایندگان بزرگترین وام‌دهندگان غربی و

۱ کوهن، ت.، اقتصاد سیاسی جهانی: نظریه و کاربرد. ترجمه عادل پیغامی و همکاران. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲، ص. ۳۳۷

۲ French-Davis, R. 1988. External Debt, Adjustment, and Development in Latin America. In: Richard E. Feinberg and Ricardo French-Davis, eds., Development and External Debt in Latin America: Bases for a New Consensus. South Bend, IN: University of Notre Dame Press, 1988, p. 31

۳ Feinberg, R. E. 1988. Latin American Debt: Renegotiating the Adjustment Burden. In: Richard E. Feinberg and Ricardo French-Davis, eds., Development and External Debt in Latin America: Bases for a New Consensus. South Bend, IN: University of Notre Dame Press, 1988, pp. 57-58

۴ کوهن، منبع پیشین، ص. ۳۳۷

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) حاضر شد بخشودگی ۵۰ درصدی بدهی را برای لهستان در صورت قبول اصلاحات ساختاری نئولیبرال اعمال نماید. چکسلواکی، بلغارستان، مجارستان و اتحاد جواهر شوروی نیز از رویه نسبتاً مشابهی تبعیت نمودند. کلوپ پاریس در سال ۱۹۹۶ برای روسیه بزرگترین استمهال بدهی تاریخ خود (به مبلغ ۴۰ میلیارد دلار) را متقبل شد.^۱ در مجموع روح لیبرالی واحد حاکم بر این دو سازمان، کشورهای در حال توسعه را تحت فشار بیشتری برای پذیرش سیاست‌های نئولیبرالی قرار داد به گونه‌ای که مسئله رشد و توسعه اقتصادی را نیز دربرگرفت. در تناظر با این مسئله، گونه‌ها و مدل‌هایی از برنامه و سیاست‌گذاری در دستور کار قرار گرفت که با گذر زمان کمال یافتند.

۱. اجماع واشنگتنی^۲

ایده اصلی اجماع واشنگتنی این بود: «ترکیب بازارهای آزاد، بخش خصوصی مسلط، تجارت خارجی آزاد، و دموکراسی، دستورالعمل رشد اقتصادی است» (Gilbert, and Vines, 2000: 19). گرچه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، تعیین شرایط رسمی برای اعطای وام را غیرقانونی اعلام کرده بودند ولی به منظور تحمیل اجماع واشنگتنی بر کشورهای در حال توسعه، به صورت غیررسمی اعطای وام را منوط به الزاماتی از قبیل آزادسازی تجاری و سرمایه‌گذاری، خصوصی‌سازی، کاهش مداخله دولت، توازن بودجه و ... می‌نمودند. بر این اساس بسیاری از کشورهای در حال توسعه اقدام به اجرای «برنامه‌های اصلاحات ساختاری» (SAP) تحمیل شده توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نمودند. این کشورها در واقع بدل به «آزمایشگاهی برای یک تجربه بزرگ» یعنی الگوی توسعه لیبرال شدند (Rapley, 1996).

طبق تقسیم وظایف در معاهدات برتن‌وودز، صندوق بین‌المللی پول در این فرآیند، نقش رهبری را به عهده گرفت. وظیفه مشاوره و سیاست‌گذاری و ایجاد شرایط و

۱ کوهن، منبع پیشین، صص. ۳۴۱-۳۴۳

۲ منظور از اجماع واشنگتنی، اجماع میان دو نهاد اصلی برتن‌وودز یعنی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و همچنین دو نهاد دیگر مستقر در واشنگتن یعنی دولت آمریکا و فدرال رزرو در دهه ۱۹۸۰ بود. این نهادها همکاری نزدیک و جهت‌داری با یکدیگر در جهت لیبرالیزاسیون کشورهای در حال توسعه داشتند.

بسترهای لازم برای اصلاحات اقتصادی بر عهده صندوق بین‌المللی پول بود. همچنین این صندوق مسؤول پرداخت وام‌های کوتاه‌مدت جهت تعدیل ترازپرداخت‌ها بود. بانک جهانی نیز وظیفه پرداخت وام‌های بلندمدت برای تعدیل ساختاری و تأمین اعتبار برای سرمایه‌گذاری و پیشرفت و توسعه محرک‌های بازاری، کمک به خصوصی‌سازی نهادهای دولتی و غیره را ایفا نمود. خصوصاً صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به دلایل سیاسی انگیزه بیشتری برای کمک به اقتصادهای در حال گذار سوسیالیستی از قبیل کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق و چین داشتند. به عنوان مثال به روسیه در سال ورودش به صندوق بین‌المللی پول یعنی ۱۹۹۲، اعتبارات بیشتری نسبت به سهمیه‌اش پرداخت گردید (کوهن، ۱۳۹۲، ۳۲۲-۳۲۳).

«سیاست‌های تعدیل ساختاری»، تحت اشراف صندوق بین‌المللی پول، به دنبال آزادسازی اقتصادی از قبیل خصوصی‌سازی، حمایت از حقوق مالکیت، مقررات‌زدایی، آزادسازی قیمت‌ها، نرخ مبادله رقابتی، آزادسازی تجارت خارجی، برداشتن موانع سرمایه‌گذاری خارجی بود. هدف «سیاست‌های تعدیل ساختاری»، افزایش کارآمدی اقتصادی بلندمدت و نهایتاً «رشد بلندمدت اقتصادی» بود. سیاست‌های «تثبیت کلان اقتصادی» تحت نظر بانک جهانی نیز به دنبال اصلاح و جهت‌دهی سیستم پولی و مالی و مالیاتی، استقلال بانک مرکزی، انضباط مالی، کاهش کسری بودجه و موازنه پرداخت‌ها، سوق دادن هزینه‌های عمومی به سمت بهداشت و آموزش پرورش و زیرساخت‌ها، و گسترش تأمین اجتماعی بود. هدف سیاست‌های تثبیت اقتصادی دستیابی به ثبات کوتاه-مدت اقتصادی بود (فاین، ۱۳۹۴، ۲۴۵-۲۴۶).

۲. نقدهای وارده به اجماع واشنگتنی

اجماع واشنگتن پس از گذر زمان دستخوش نقدهای فراوان شد که ناظر به حوزه‌های زیر بود:

۱ البته دائماً این دو نهاد با مشکل تداخل وظایف روبرو بودند؛ به عنوان مثال در دهه‌ی ۱۹۶۰ بانک جهانی وام‌هایی برای تعدیل ترازپرداخت‌ها به هند پرداخت با این توجیه که این مشکل هند ناشی از مشکلات بلندمدت و ساختاری این کشور است. از سوی دیگر، «وام‌های تعدیل ساختاری» پرداختی توسط صندوق بین‌المللی پول همپوشانی واضحی با «وام‌های بلندمدت بانک جهانی به منظور پروژه‌های توسعه‌ای» داشت. با همپوشانی این وظایف، حتی پیش‌بینی می‌شد این دو سازمان با یکدیگر ادغام شوند که البته تا کنون چنین اتفاقی نیفتاده است.

نقد مفهومی: تبدیل بازار از وسیله به هدف

در ظاهر گرچه سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول متمرکز بر بازار و ردّ مداخله‌گرایی بود، اما منطق درونی آن ردّ هر نوع تجویز سیاستی خاص بود: بن‌فاین در این زمینه ابراز می‌دارد که «نخستین و فوری‌ترین ویژگی آن این است که نیازی به پیشنهاد سیاست‌هایی برای دستیابی به توسعه ندارد. سیاست واشنگتن سیاستی برای تحقق این هدف است: نداشتن هیچ سیاستی و تکیه کامل بر بازار تا حد امکان». اما دومین مؤلفه این سیاست‌ها، کنار نهادن نگرش تحلیلی به توسعه و تعریف توسعه به مثابه پیامد بازار: «مفهوم توسعه را می‌توان از دستور کار تحلیلی کنار گذاشت. نیازی به تعریف توسعه یا تعیین مشخصات آن نیست. توسعه یعنی هر چه که بازار آزاد و عاری از مداخله به ارمغان بیاورد» (فاین، ۱۳۹۴، ۲۴۸). بنابراین نتیجه نهایی سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تبدیل بازار از وسیله به هدف بود.

۳. ساختار حکمروائی

منتقدان شیوه حکمروائی در نهادهای برتون وودز بر این باورند که به طور کلی ساختار تصمیم‌گیری در این نهادها، در اختیار و تحت سلطه کشورهای صنعتی است. به سخن دیگر، تصمیمات و سیاست‌های اتخاذشده توسط کشورهای صنعتی یعنی گروه هفت انجام می‌شود و این امر ریشه در میزان سهام هر یک از این کشورها در نهادهای مذکور دارد. مجموع سهم رأی این کشورهای صنعتی یعنی ایالات متحده، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، ژاپن، فرانسه و کانادا، در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به ترتیب ۴۶/۱۳ و ۴۰/۷۶ درصد است و قدر مسلم، ایالات متحده با بهره‌مندی از سهم‌های ۱۶/۷۷ و ۱۶/۴۸ درصدی، از امکان بیشتری برای اعمال کنترل بر این دو نهاد برخوردار است و کشورهای کوچک، با اتکا به ساختار رأی‌گیری موجود نمی‌توانند در مقابل خواست آن مقاومت کنند. صندوق بین‌المللی پول گرچه از عدم مداخله در بازار سخن می‌گوید ولی در عمل اقدام به مداخله‌گزینی به نفع ثروتمندان می‌کند. استیگلیتز در این رابطه خاطرنشان می‌سازد که «صندوق بین‌المللی پول میلیاردها دلار برای حمایت از بانک‌های غربی در بحران خرج کرد. اما هنگامی که فقرا در اندونزی چند میلیون دلار برای مواد

۱ «اگر جهان به یک بازار تبدیل شود، وضع جهان بهتر خواهد شد» (به نقل از: بن‌فاین، ۱۳۹۴، ۲۵۵).

غذایی درخواست کردند، صندوق ادعا کرد که هیچ بودجه‌ای برای این کار ندارد» (استیگلیتز، ۱۳۹۶، ۶۷-۶۸). این مسئله تا حدی پیش می‌رود که علاوه بر کشورها، مدیر اجرایی صندوق و رئیس بانک جهانی، بر خلاف خواست ایالات متحده عمل نمی‌کنند. در این زمینه، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که این امر را مورد تأیید قرار می‌دهد. استرام تاکر^۱، استاد دانشگاه بوستون با محوریت این سؤال که «میزان نفوذ و تأثیر ایالات متحده بر صندوق بین‌المللی پول چقدر است»، نتیجه می‌گیرد که «دولت‌های هم‌رأی با ایالات متحده در فرایند رأی‌گیری در صندوق بین‌المللی پول، در مقایسه با کشورهای مخالف، محتمل‌تر است که از برنامه‌های صندوق بهره ببرند.» علاوه بر این، «کشورهایی که الگوی رأی‌دهی خود را تغییر داده‌اند تا با ترجیحات ایالات متحده همراه شوند، احتمال بیشتری داشته تا از وام‌های مشروط صندوق استفاده کنند و برعکس، کشورهایی که رأی خود را علیه ایالات متحده تغییر داده‌اند، احتمال کمتری داشته که وام دریافت نمایند» (Vreeland, 2007: 43).

علاوه بر ابزار بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی از تسهیلات نهادهای برتون وودز، ابزارهای دیگری همچون شیوه و شرایط بازپرداخت وام هم در قبال کشورهای هم‌راستا یا مخالف آمریکا مورد استفاده قرار گرفته است. رندال استون^۲ از جمله پژوهش‌گرانی است که به ارتباط میان کمک‌های خارجی ایالات متحده و جریمه صندوق بین‌المللی پول برای کشورهایی پرداخته که شرایط مربوط به وام‌های صندوق را رعایت نمی‌کنند. استون، میزان کمک‌های خارجی دریافت شده یک کشور خاص از ایالات متحده را در ازای حمایت آن کشور از رأی و نظر آمریکا در صندوق مورد بررسی قرار می‌دهد و متوجه می‌شود که اشتراک بسیاری میان لیست کشورهای دریافت‌کننده تسهیلات از ایالات متحده و لیست مورد نظر از صندوق بین‌المللی پول است.

مضاف بر موارد فوق، پژوهش‌هایی انجام شده که نشان می‌دهد وام‌های صندوق بین‌المللی پول به عنوان رشوه یا پاداش به کشورهایی تعلق گرفته که رأیشان در مجمع عمومی ملل متحد هم‌راستا با سایر اعضای قدرتمند صندوق همچون ژاپن، آلمان، فرانسه

¹Strom Thacker

²Randall Stone

و بریتانیا بوده است. همچنین بررسی فراوانی وام‌های تعلق‌گرفته به کشورهای عضو ملل متحد حاکی از آن است که اعضای غیردائم شورای امنیت ملل متحد، در مقایسه با سایرین، تعداد وام‌های بیشتری دریافت نموده‌اند (Vreeland, 2007: 43-44). نتیجه آن که عملکردهای اقتصادی نهادهای برتون وودز به نحو چشم‌گیری تحت تأثیر سیاست بین‌الملل قرار دارد و این معیارهای سیاسی است که لزوم بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی از وام را تعیین می‌کند.

۴. عدم دستیابی به رشد اقتصادی

لیبرال‌ها در دفاع از برنامه‌های اصلاحات ساختاری به تجربه موفق کشورهای آمریکای لاتین اشاره می‌کنند. از جمله این کشورها، شیلی است. شیلی نخستین کشوری بود که در آمریکای لاتین سیاست تعدیل ساختاری را در پیش گرفت. دولت پینوشه در طی سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۹ با اتکا به سیاست تعدیل اقتصادی، به کاهش بودجه روی آورد و در نتیجه‌ی این کاهش، نرخ تورم ۵۰۰ درصدی در سال را به ارقام دو رقمی رساند. این امر با کمک سرمایه‌های خارجی به از سرگیری فعالیت‌های اقتصادی منجر شد که حاصل آن، رشد ۸ درصدی در تولید ناخالص ملی در طی سال‌های ۸۱-۱۹۷۷ بود. علاوه بر شیلی، به نمونه‌های موفق دیگری از کشورهای آمریکای لاتین مثل آرژانتین، بولیوی و پرو اشاره می‌شود که شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ناظر به تعدیل ساختاری را پذیرفتند. مثلاً آرژانتین که با اتکا به تثبیت و آزادسازی اقتصادی بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴، حداقل نرخ تورم یک رقمی و نرخ رشد تولید ناخالص ملی بیش از ۵ درصدی را تجربه کرد (هایامی، ۱۳۸۰: ۲۹۷). مکزیک نیز به عنوان سند موفقیت برنامه‌های اصلاحات ساختاری مورد مباحث قرار می‌گرفت.

اما از سال ۱۹۹۴ بحران‌های بدهی دوباره سر برآورد و دامنگیر بسیاری از کشورها از جمله مکزیک شد. کاستاریکا نیز که در سال ۱۹۸۵ اقدام به آزادسازی واردات غله نموده بود تا تولیدکنندگان داخلی خود را در معرض رقابت آزاد با تولیدکنندگان جهانی قرار دهد، نتیجه افزایش ۱۰٪ واردات غله و کاهش شدید تولیدات داخلی این کشور بود. کشاورزانی که در اثر این سیاست‌ها ورشکسته شدند مهاجرت نموده و تبدیل به بافت حاشیه‌نشین شهری گشتند. فیلیپین نیز تجربه مشابهی در این زمینه داشت (صدیقی،

۱۳۹۶، ۵۱). هند بعد از بحران ترازپرداخت‌ها در سال ۱۹۹۱ ناچار به تن در دادن به سیاست‌های نئولیبرالی گردید. این سیاست‌ها منجر به رشد اقتصادی شش درصدی در هند گردید. اما این رشد نامتقارن بود و عمدتاً معطوف به بخش‌های خدماتی و سفته‌بازی بود. بنابراین در زمان مذکور، با افزایش تولید همراه با افزایش فقر مواجه شد که حاصل آن، افزایش نرخ خودکشی در اقشار کشاورز در هند بود. از سوی دیگر دولت تولید و ارائه کالاهای عمومی - که عموم مردم را منتفع می‌ساخت - را کاهش داد و این مسئله به نوبه خود منجر به دامن زدن به کاهش بهره‌مندی نسبی طبقات کم‌درآمد از امکانات جامعه گردید. هند در حال حاضر شاهد یکی از بزرگترین شکاف‌های طبقاتی است: از سویی شاهد ثروتمندترین افراد جهان است و از سوی دیگر اکثریتی از فقیرترین افراد که از سوء تغذیه شدید رنج می‌برند را در خود دارد (Patnaik, 2008). در مقابل، کشورهایی مثل اکوادور، ونزوئلا و بولیوی که سعی نمودند به سمت الگوهای رقیب توسعه بروند به نتایج بهتری دست یافتند (Sader, 2011).

علل مختلفی برای اینکه چرا برنامه‌های لیبرال اصلاحات ساختاری منجر به رشد اقتصادی نمی‌شوند وجود دارد. یک دسته از علل بر رابطه میان رشد اقتصادی و برابری تأکید دارند. به تعبیر استیگلیتز، «بازارهای رهاشده به حال خود بویژه در کشورهای در حال توسعه ناکارآمد هستند. دست نامرئی، نامرئی است برای آنکه وجود ندارد. نئولیبرالیسم رشد ایجاد نمی‌کند بلکه نابرابری ایجاد می‌کند» (استیگلیتز، ۱۳۹۶، ۶۵). در این جایگاه است که سؤال اصلی استیگلیتز که ناظر به توسعه است، مطرح می‌شود: «چرا صندوق بین‌المللی پول سیاست‌هایی را پیگیری می‌کند که در بلندمدت کمکی به رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه نمی‌کند؟». استروی، لونگانی و فورچری، سه اقتصاددان صندوق بین‌المللی پول، شواهدی را گرد آورده‌اند که نشان می‌دهد نئولیبرالیسم نمی‌تواند منجر به رشد پایدار گردد زیرا رشد نئولیبرالی منجر به افزایش نابرابری می‌شود که این نابرابری مستمر مخل رشد پایدار است. خصوصاً در مواردی که این سیاست‌ها منجر به بحران مالی شده‌اند، نابرابری تشدید شده است. (Ostry, 2016: 1). یکی دیگر از دلایل عدم تحقق رشد اقتصادی، سیاست‌های مالیاتی است که صندوق بین‌المللی پول بر کشورهای در حال توسعه وضع می‌کند. در این راستا، کشورهای هدف

به منظور جبران کسری‌های درآمدی ناچار به افزایش مالیات بر شهروندان خود می‌شوند. این سیاست از نگاه منتقدان صندوق بین‌المللی پول، تولید و روند صادرات کالا در کشورهای در حال توسعه را متوقف می‌کند و این کشورها را به افزایش کالاهای وارداتی و دور ماندن از رشد اقتصادی وا می‌دارد (Reisman, 1992: 391-392).

همچنین از دلایلی که این برنامه‌ها نمی‌توانند رشد اقتصادی را تضمین نمایند این است که سیاست‌هایی از قبیل توسعه صادرات با هدف افزایش توان بازپرداخت بدهی کشورهای در حال توسعه باعث شده است که امکانات این کشورها به جای جهت‌گیری به سمت تأمین نیازهای داخلی، مصروف محصولات صادراتی برای کشورهای ثروتمند شوند. گسترش صنایع آلاینده و همچنین صادرات بی‌رویه مواد اولیه به کشورهای ثروتمند منجر به نابودی منابع طبیعی و محیط زیست کشورهای در حال توسعه شده است. همچنین برنامه‌های ضد حمایت‌گرایی ترویج شده توسط IMF در کنار آزادسازی تجارت خارجی باعث می‌شود صنایع نوپای داخلی و کسب‌وکارهای کوچک نابود شده و صرفاً فضا برای بهره‌کشی بیشتر شرکت‌های چندملیتی گسترش یابد. به عنوان مثال، صندوق بین‌المللی پول هائیتی را مجبور به واردات برنج از آمریکا نمود و در همان حال این کشور را از پرداخت یارانه به کشاورزان داخلی منع نمود.

۵. گسترش فقر و نابرابری

وام‌های تعدیل ساختاری (SAL) صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نسبت به آثار توزیعی و بازتوزیعی و اجتماعی این سیاست‌ها کم‌توجه هستند. گرچه هدف برنامه‌های اصلاحات ساختاری مقابله با فقر یا دستیابی به توزیع برابرتر درآمد نبود اما حامیان این برنامه‌ها مدعی بودند که این برنامه‌ها می‌تواند از طریق حصول به تخصیص بهینه و کارا، افراد فقیر را منتفع ساخته و در نهایت فقر مطلق را کاهش می‌دهد. اما منتقدان این مدعا را مردود دانسته و معتقدند که فقیرترین اقشار جامعه، بیشترین بار این اصلاحات را به دوش می‌کشند و در عین حال کمترین منفعت را از این برنامه‌ها می‌برند. شواهد تجربی حاکی از تشدید فقر در کشورهای در حال توسعه فقیرتر بانک جهانی را موجب به بازان‌دیشی در راهبردهای خود نمود (Weaver, 1995: 12-13). کاهش یارانه‌های خدمات اجتماعی از قبیل یارانه‌های بهداشت و آموزش، تأکید بر صادرات به جای تأمین مایحتاج

داخلی، قطع یارانه‌های تولید فقیرترین افراد بیشترین صدمه را می‌بینند (کوهن، ۱۳۹۲، ۳۴۷). استیگلیتز معتقد است که آمارهای افزایش رشد اقتصادی عمدتاً منعکس‌کننده بهبود وضع دهک بالای درآمدی اقتصاد است، اما فقیرترین افراد جامعه در وضعیت بدتری قرار گرفته‌اند. بر این اساس نئولیبرالیسم منجر به نابرابری اجتماعی و بی‌عدالتی می‌شود. (استیگلیتز، ۱۳۹۶، ۶۸).

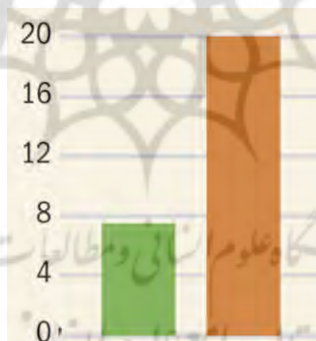
اساساً این اعتقاد وجود دارد که صندوق بین‌المللی پول، صرفاً دغدغه «حفظ ثبات اقتصاد جهانی» را ندارد، بلکه در پی «حفظ منافع اجتماع مالی بین‌المللی» است. استیگلیتز اشاره می‌کند، هنگامی که یک کشور در حال توسعه با بحران تراز پرداخت مواجه می‌شود، صندوق بین‌المللی پول اعطای ارز خارجی به آن کشور را افزایش می‌دهد تا ارزش ارز به سرعت کاهش نیابد. این اقدام، زمان لازم را در اختیار سرمایه‌گذاران خارجی و نخبگان داخلی قرار می‌دهد تا ارز در حال سقوط را با ارز با ثبات معاوضه کنند. این گروه از کنشگران می‌توانند پول خود را با اتکا به بازارهای آزادشده‌ای که صندوق بین‌المللی پول بر آن کشور تحمیل کرده، از کشور خارج کنند. از این پس، ارز روند نزولی خود را طی می‌کند و در نهایت، بی‌ارزش می‌شود. حاصل این سیاست صندوق، فشار وارد شده بر طبقه کارگر و فقیر است که با بازپرداخت وام صندوق بین‌المللی پول و ارز فاقد ارزش، روبرو هستند. نتیجه آن‌که کارکنان و مقامات نهادهای مالی و پولی بین‌المللی در ارائه برنامه‌های اقتصادی برای کشورهای بحران‌زده، بجای تمرکز بر نیازهای طبقه کارگر و فقیر در این کشورها، همواره خود را پاسخ‌گو به خواست سرمایه‌گذاران خارجی و اقلیت ثروتمند داخلی می‌دانند (Vreeland, 2007: 115).

دامن زدن به سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت (سوداگرانه) بین‌المللی و بی‌ثباتی کشورها

آزادسازی بازارهای سرمایه، کشورهای در حال توسعه را در معرض مخاطرات عظیمی قرار می‌دهد. کشورهای در حال توسعه نمی‌توانند امید چندانی داشته باشند به جریانات سرمایه سوداگرانه و سفته‌بازانه جهانی که دائماً در سراسر جهان در پی فرصت‌طلبی خویش هستند و از طریق دامن‌زدن به حباب‌های بازارهای مالی، اقتصاد کشورها را در معرض مخاطره و بی‌ثباتی قرار می‌دهند. در نهایت نیز هزینه‌های بهره‌ای وام‌های

خارجی، به بدهی انباشت‌شده این کشورها دامن زده و در بلندمدت سرمایه‌های بیشتری را از این کشورها خارج می‌کند.

شواهد تجربی نیز نشان می‌دهد آزادسازی مالی منجر به قرار گرفتن کشورهای در حال توسعه در معرض مخاطرات و نوسانات بین‌المللی و نتیجتاً بی‌ثباتی این کشورها شده است. خصوصاً جریان‌ات سفته‌بازانه و سوداگرانه و همچنین سپرده‌گذاری‌های کوتاه‌مدت بانکی به این مخاطرات و بی‌ثباتی دامن زده است. از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۱۴ حدود ۱۵۰ دوره نوسانات شدید جریان سرمایه در بیش از ۵۰ اقتصاد نوظهور به ثبت رسیده است. در بیست درصد موارد این نوسانات به بحران‌های مالی منجر شده است (نمودار ۱). در این نمودار ۱۶۵ دوره جریان سرمایه در ۵۳ بازار نوظهور در خلال سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۴ را نمایش داده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، هنگامی که جریان سرمایه با نوسانات شدید مواجه شود، در بیست درصد موارد منجر به بحران مالی (بحران پولی یا بانکی) خواهد شد این بحران‌ها نیز به نوبه خود منجر به کاهش شدید تولید شده‌اند (Ghosh et al., 2016).



به همین دلیل، مطالعات و شواهد تجربی ضرورتاً حاکی از همبستگی بین سرمایه‌گذاری خارجی و رشد اقتصادی نیستند (Mazumdar, 2005). به همین دلیل اتکای به سرمایه‌گذاری خارجی به عنوان موتور محرکه توسعه یک استراتژی مخاطره‌برانگیز و همچنین ناعادلانه است. به همین دلیل بوده است که در تجربه تاریخی هیچ کشور

پیشرفته‌ای از قبیل آمریکا و آلمان و ژاپن و اقتصادهای نظهوری از قبیل کره و چین و غیره اتکای به سرمایه‌گذاری خارجی به عنوان محور توسعه وجود نداشته است. در این راستا، اجماع روزافزونی بین سیاست‌گذاران در باب ضرورت کنترل و اعمال محدودیت بر جریان سرمایه‌های کوتاه‌مدت که یکی از ریشه‌های بحران‌های مالی تلقی می‌شود در حال شکل‌گیری است. دولت نقش مثبتی در محدودسازی گردش سرمایه‌های کوتاه‌مدت سوداگرانه و سفته‌بازانه و از این طریق کاهش بی‌ثباتی و نوسانات اقتصادی ایفا می‌نماید. کشورهایی مثل هند و چین که دولت آنها نقش فعال‌تری در کنترل گردش سرمایه داشت در بحران مالی ۲۰۰۸ آسیب کمتری نسبت به آمریکا و اروپا دیدند. برخلاف دعاوی نئولیبرال‌ها، مداخله مدیریت شده دولت از سویی می‌تواند اقتصاد را در برابر مخاطرات عظیم جهانی‌سازی محافظت نماید و از سوی دیگر، رشد اقتصادی را تسریع نماید (Ostry, 2016: 2).

۶. عدم توجه به ساختارهای نهادی متنی

برنامه‌های اصلاحات ساختاری دارای رویکردی جهانشمول^۱ بوده و از تاریخ، نهادها و ساختارهای متنی کشورهای در حال توسعه غافل است. دلیل لیبرال‌ها برای چنین نادیده‌انگاری، نقش تعیین‌کننده «بازار» و «شکست‌های بازار» در وضعیت اقتصادی حتی در جوامع در حال توسعه است و با این استدلال از ابعاد اجتماعی (نهادی)-تاریخی در تحلیل شکست بازار غافل است (Stiglitz and Hoff, 1999). به عنوان نمونه این برنامه برای کشورهای فقیر آفریقایی همان نسخه‌ای را تجویز می‌نمودند که برای کشورهای تازه‌صنعتی شده آسیای شرقی. در این کشورهای فقیر بار اصلی ایجاد اشتغال به عهده دولت است و همچنین وظیفه تهیه خدمات زیرساختی از قبیل حمل و نقل، ارتباطات، آموزش و بهداشت را دولت به عهده دارد. از این رو سیاست‌های بازارمحور از قبیل خصوصی‌سازی و ... با کاهش مداخله دولت به این بخش‌ها آسیب می‌زنند. مضاف بر اینکه بخش خصوصی در این کشورها ضعیف بوده و عمدتاً وابسته به رانت‌های دولتی هستند. تدارک بهداشت و آموزش‌های مورد نیاز برای پرورش نیروی انسانی مورد نیاز برای توسعه کاملاً وابسته به وجود دولتی قوی است (کوهن، ۱۳۹۲، ۶۵۷). لیبرال‌ها در

^۱Universal

برابر این انتقادات مدعی هستند که این ناکامی ناشی از وخامت اوضاع در این کشورها بوده است نه اشکال تئوریک این سیاست‌ها و در اثر عدم اجرای این سیاست‌ها حتی وضع بدتر می‌شد. از نگاه ایشان برنامه‌های اصلاحات ساختاری بهترین راهبرد برای دستیابی به رشد اقتصادی و توسعه هستند. لیبرال‌ها مدعی هستند که راهبردهای دولت‌محور توسعه از قبیل صنعتی‌شدن با هدف جایگزینی واردات به وضوح ناموفق بوده است. از نگاه مخالفان، اساساً ترجیح اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات اجتماعی نادرست بوده چرا که اصلاحات اجتماعی می‌توانند زمینه رشد اقتصادی را فراهم آورند. در راستای این دیدگاه، اگرچه فرمول سنتی مبتنی بر اصلاحات ساختاری (پولی و مالی، خصوصی‌سازی و آزادسازی تجاری) شاید با شرایط برخی کشورها از جمله کشورهای شرق اروپا همخوانی داشته باشد، اما در کشورهایی مثل آمریکای لاتین که اکثریت مردم در فلاکت به سر می‌برند و تولید ثروت در اختیار اقلیت است، «مسئله اجتماعی» امری مهم تلقی می‌شود و ضرورت توسعه انسانی را انکارناپذیر می‌نماید (Reisman, 1992: 392-393).

۷. عدم توجه به ابعاد سیاست توسعه اقتصادی

یکی از دعاوی بانک جهانی، جایگاه توسعه سیاسی در توسعه اقتصادی است. بر این اساس، آزادی و دموکراسی و مشارکت مردمی و پلورالیسم سیاسی و آزادی مطبوعات و رسانه‌ها برای توسعه اقتصادی حیاتی هستند. چنین استدلال می‌شود که دموکراسی منجر به سطوح بالاتری از اطلاعات می‌گردد که به نوبه خود منجر به انتخاب و تصمیم‌های خرد و کلان بهتری می‌شود. دموکراسی همچنین منجر به تسریع صنعتی‌سازی و افزایش کارایی می‌شود. اما نکته مهم اینجاست که تبعیت از الگوی توسعه لیبرال نهایتاً در تقابل با دموکراسی قرار می‌گیرد و بسترهای سیاسی لازم برای توسعه را نابود می‌کند. چنانکه پولانی (۱۳۹۲) استدلال نموده است، بازاری کردن همه چیز در فرآیند توسعه لیبرال با دموکراسی ناسازگار است. از دیدگاه وی تبعیت از سیاست‌های بازار آزاد بدلیل شکل‌گیری انحصارات بزرگ و تمرکز قدرت نهایتاً منجر به نابودی دموکراسی و ظهور فاشیسم خواهد شد. خصوصاً در سطح روابط خارجی و بین‌المللی، چنین الگویی منجر به مستبدانه‌ترین نظامات سیاسی بین‌المللی شده است.

گاهی نیز صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به «رویکرد شوک‌درمانی» برای کشورها روی می‌آورند. در این راستا به کشورها پیشنهاد می‌دهند که روند اصلاح ساختاری و اقتصادی را با بیشترین فشار و کمترین زمان انجام دهند تا گذار صورت پذیرد، در حالی که مخالفان، با معرفی یک رویکرد جایگزین معتقدند گذار از یک ساختار سنتی به ساختار مدرن و کارا نیازمند زمان است و باید گذار، تدریجی انجام شود تا ثبات سیاسی حکومت‌ها حفظ شود. آن‌ها این رویکرد را «رویکرد تکاملی» می‌نامند (Reisman, 390: 1992). معتقدان رویکرد تکاملی بر آنند که پایدار بودن فرآیند اصلاح، منوط به ثبات سیاسی در داخل کشورهاست. آن‌ها خاطرنشان می‌سازند، هنگامی که رنج بیش از حد بر شهروندان آسیب‌پذیر تحمیل می‌شود، این شهروندان برای رهایی از فشار، دست به اعتراض و ایجاد بی‌ثباتی می‌زنند. بنابراین در چهارچوب رویکرد تکاملی، کاستن از درد خصوصی‌سازی به بهای حفظ ثبات سیاسی امری ضروری است (Reisman, 1992: 391).

۸. اجماع پساواشنگتنی

سیل انتقادهای پیش‌گفته که از اواخر دهه هشتاد به سوی اجماع واشنگتنی سرازیر شد، زمینه‌ساز ظهور اجماع پساواشنگتنی گردید. چهره شاخص منتقدان، جوزف استیگلیتز، در نقد اجماع واشنگتنی چنین می‌نویسد: «اجماع واشنگتنی معتقد بود که عملکرد مثبت اقتصادی در گرو آزادی تجارت، ثبات اقتصادی خرد، و واقعی کردن قیمت‌ها است. به محض آنکه دولت این مقوله‌ها را به حال خود رها کند یعنی وقتی دولت از مسیر کنار برود، بازارهای خصوصی تخصیص کارآمد منابع و رشد را تضمین خواهند کرد. اما سیاست‌های که اجماع واشنگتنی تدوین کرد ناقص و گاه انحرافی هستند. کارایی بازار تنها با کاهش تورم امکان‌پذیر نمی‌شود بلکه نیازمند سامان مالی درست، سیاست رقابت، و سیاست‌هایی در جهت تسهیل انتقال تکنولوژی است که اجماع واشنگتنی این موضوعات بنیادین را نادیده گرفته است» (استیگلیتز ۱۹۹۸، ۱).

همواره یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل توسعه، ضرورت مداخله دولت برای دستیابی به توسعه است. جوزف استیگلیتز خاطرنشان می‌کند که صندوق بین‌المللی پول در پی

شکست‌ها و ناکامی‌های بازار تأسیس شد اما این نهاد همواره نقش اندکی برای راه‌حل‌های مبتنی بر عناصر غیربازاری (از قبیل دولت) قائل است و بر این مبنا، علی‌رغم آن‌که فلسفه وجودی صندوق بین‌المللی پول ناظر به ناکارآمدی بازار است، نهاد مذکور با اعطای اولویت به بازار، پیشنهاد می‌دهد که بازار به حال خود رها شود تا در بلندمدت بتواند خود را ترمیم کند. از این روست که استیگلیتز، صندوق را به لحاظ فکری و منطقی غیرمنسجم می‌داند. استیگلیتز استدلال می‌کند که برخی اقدامات حکومت‌ها بجاست و از وجاهت لازم برخوردار است. چرا که بازارها، خود، ناتوان از حل مشکل هستند و این ناتوانی ریشه در فقدان اطلاعات و امکانات لازم دارد. حال آن‌که حکومت‌ها از توانایی‌ها و کمبودهای خود آگاهند. علاوه بر این، استیگلیتز مدعی می‌شود که در برخی مواقع، نسخه تجویز شده نهادهای مالی بین‌المللی مناسب نیست و تلفیق سیاست‌های گوناگون می‌تواند برای اقتصاد کشورها زیان‌آور باشد. مثلاً آزادسازی تجارت به همراه میزان سود بالا، منجر به بیکاری و کاهش اشتغال می‌شود. همچنین آزادسازی بازارهای مالی بدون قوانین پشتیبان ممکن است به ناپایداری بیشتر اقتصاد بینجامد (Vreeland, 2007: 114). استیگلیتز پس از نقد اجماع واشنگتنی، چارچوب پیشنهادی خود را ارائه می‌دهد: کوشش برای تمرکز بیشتر دولت بر بنیادهای جامعه (نظم و قانون، آموزش، بهداشت، محیط زیست) یک گام حیاتی است. دولت نقشی اساسی در سیاست صنعتی، رفاه اجتماعی، و نظارت دارد. «مسئله اصلی گزینش میان دو گزینه مداخله یا عدم مداخله دولت نیست. بلکه مسئله اصلی چگونگی مداخله دولت است. مهم‌تر از همه اینکه ما نباید دولت و بازار را جانشین یکدیگر در نظر بگیریم، بلکه دولت باید خودش را مکمل بازار بداند و اقداماتی را بعهده بگیرد که موجب می‌شود بازارها وظایف خود را بهتر انجام دهند» (Stiglitz, 1998: 25). بر این مبنا سیاست‌گذاری توسعه پیشنهادی توسط اجماع پساواشنگتنی مبتنی بر بنیان‌گذاری «جایگاه مناسب دولت از منظر شکست‌های بازار» است. اجماع پساواشنگتنی به دنبال مبانی نظری و شواهد تجربی برای تایید ضرورت مداخله دولت توسعه‌گرا و ردّ دعاوی حامیان سیاست‌های تعدیل ساختاری بود. حامیان بازار بر ظرفیت مکانیسم بازار در بهره‌گیری از مزیت‌های نسبی و انتخاب‌های بهینه تأکید می‌کنند. در مقابل، حامیان دولت

توسعه‌گرا بر نقش دولت در صنعتی‌سازی و ایجاد ظرفیت در اقتصاد تأکید می‌کنند و به تجارب کشورهای جنوب شرق آسیا که مبتنی بر همین رویکرد توانستند توسعه یابند استناد می‌کنند. کشورهای جنوب شرق آسیا (کره جنوبی، هنگ‌کنگ، تایوان، سنگاپور، مالزی، اندونزی و تایلند) در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ با اتخاذ استراتژی توسعه صادرات به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتند و رشد سالانه حدوداً ۸ درصدی را تجربه نمودند. در حالی که اقتصاددانان لیبرال این موفقیت را مرهون تبعیت از استراتژی لیبرال از قبیل آزادسازی بازارها و رقابت می‌دانستند، اما منتقدان واقع‌گرا معتقدند که برعکس، وجود «دولت توسعه» قوی رمز موفقیت این کشورها بوده است. دولت توسعه نقش اساسی را در مدیریت توسعه و رشد اقتصادی در این کشورها ایفا نمود (Johnson, 1982).

حامیان دولت توسعه‌گرا، مزیت‌های مداخله دولت را ناظر به حمایت از صنایع نوپا و پوشش ریسک‌های کارآفرینانه می‌دانند. لیست با اشاره به این‌که «تولیدکنندگان نوپای متنی هرگز نمی‌توانند امیدوار به موفقیت در رقابت با تولیدکنندگان باسابقه خارجی باشند» (List, 1983: 111) از مداخله برنامه‌ریزی‌شده دولت حمایت می‌کند. باپروخ^۱ (1993) نیز با اشاره به تجربه کشورهای چین، آلمان، فرانسه، ژاپن و کشورهای اسکاندیناوی معتقد است که کشورهایی برگ برنده را در دست گرفتند که از سیاست‌های حمایت‌گرایی تبعیت نمودند. علاوه بر این، در خصوص پوشش ریسک‌های کارآفرینانه، مازوکاتو با اشاره به مورد مطالعاتی آمریکا یادآور می‌شود که در این کشور، اغلب ریسک‌های کارآفرینانه را بخش عمومی به عهده گرفته است (مازوکاتو، ۲۰۱۱).

۸-۱. نقد اجماع پساواشنگتنی

چنان‌که بیان شد، اجماع پساواشنگتنی با هدف حل مشکلات نظری و اجرایی اجماع واشنگتنی شکل گرفت. رویکرد جدید گرچه توانست برخی مشکلات تئوریک اجماع قبلی را حل کند اما باید پرسید آیا اساساً اجماع پساواشنگتنی دارای مبانی متفاوتی بود؟ آیا این اجماع حاکی از تغییر رویه و خط مشی بانک جهانی بود؟ و آیا توانست در عمل

^۱Bairoch

و اجرا به موفقیتی دست یابد؟ در پاسخ به پرسش‌های مذکور باید به موارد زیر اشاره نمود:

مشکلات عملی

اجماع پساواشنگتنی گرچه بلحاظ تئوریک پاسخی در برابر مشکلات نظری اجماع واشنگتنی فراهم می‌آورد ولی بدلیل پیچیدگی‌های واقعیت، در سیاست‌گذاری‌های عملی و اجرایی چندان توفیقی نداشت. اصلاح مسیر از طریق مقابله با شکست‌های بازار مانند مقابله با اثرات جانبی از طریق درونی‌سازی این اثرات و اصلاحات نهادی گرچه بلحاظ نظری مطلوب است اما عملاً بسیار دشوار خواهد بود. مداخله دولت منجر به شکست‌هایی از قبیل اطلاعات ناقص، نفع‌طلبی شخصی سیاست‌گذاران و غیره خواهد گردید. دولت یا به عبارت کلی‌تر، نابازار در جوامع در حال توسعه به علت توسعه‌نیافتگی نهادی و ساختاری برای مقابله با شکست‌های بازار توانمند نبود. ساختارهای اقتصادی نیز از وجوه گوناگون مسئله‌ساز بود؛ به عنوان نمونه، ترکیب ستاده‌های اقتصادی نامناسب بود (بالا بودن سهم تولیدات مواد اولیه از قبیل نفت و گاز و محصولات کشاورزی، پایین بودن سهم تولید کارخانه‌ای و صنعتی). پیچیدگی‌های نظری و عملی مقابله با این شکست‌های بازار نیز به حدی زیاد بود که گاهی عملاً مدل‌های حل‌ناپذیر بی‌فایده شدند. بنابراین در این الگوها نیز همانند الگوهای قبلی چاره‌ای جز تمرکز بر یک یا دو عامل محدود اثرگذار بر توسعه در مدل‌سازی وجود نداشت (فاین، ۱۳۹۴، ۲۵۷).

اولویت منافع اجتماع مالی بین‌المللی

اما مهم‌ترین دلیل عدم تحقق الگوی غیرلیبرالیستی جدید ناظر به ماهیت بانک جهانی به عنوان یک نهاد بین‌المللی در خدمت هژمونی سرمایه‌داری بود. اعضای اصلی این بانک، یعنی آمریکا و کشورهای اروپایی، با این تغییر رویه موافق نبودند. استیگلیتز و کانبور در گزارش توسعه جهانی سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰، شدیداً سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و ایالات متحده را به باد انتقاد گرفتند. نهایتاً اعمال فشار از سوی این کشورها به سیاست‌های جدید بانک جهانی خصوصاً در حوزه فقرزدایی آنقدر زیاد شد که استیگلیتز و کانبور ناچار به استعفا شدند و بانک جهانی را ترک کردند (Pender, 2001: 402). بر

این اساس مشخص می‌شود که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نمی‌توانند برخلاف منافع کشورهای پیشرفته عمل کنند. به عنوان نمونه، برخلاف توصیه‌های اولیه در بانک جهانی در سال ۱۹۶۹ که پیشنهاد داد کشورهای پیشرفته ۰/۷ درصد از GNP خود را به کمک‌های توسعه‌ای اختصاص دهند، به ۰/۲۲ درصد در سال ۲۰۰۰ رسید (کوهن، ۱۳۹۲، ۶۶۹).

عدم تفاوت مبنایی با اجماع واشنگتنی

چنانکه پیداست، مبانی نظری اجماع پساواشنگتنی نیز مبانی خرد اقتصادی است یعنی «فرد بهینه‌کننده در مواجهه با شکست‌های بازار و ساختارهای نهادی غیربازاری». به تعبیر بن فاین، «اساساً اجماع پساواشنگتنی مسائل توسعه را به مسائل مربوط به نارسایی‌های بازار فرومی‌کاهد» (فاین، ۱۳۹۴، ۲۴۳). بن فاین تصریح می‌کند که گرچه اجماع پساواشنگتنی به ابعاد غیراقتصادی توسعه نیز توجه دارد، ولی در نهایت غلبه با تحلیل و سیاست‌گذاری اقتصادی است. این گفتمان می‌کوشد تا مقوله اجتماعی را به عنوان «واکنش نابازار به نارسایی‌های بازار» تلقی نماید. گرچه استیگلیتز سخن از «یک پارادایم جدید» در اقتصاد توسعه می‌گوید، اما مسائلی که این به‌اصطلاح پارادایم به آن می‌پردازد نه ضرورتاً برخاسته از مسئله توسعه‌نیافتگی است و نه اختصاصی به کشورهای در حال توسعه دارد. مسائلی از قبیل «شکست بازار»، «اطلاعات نامتقارن»، «رابطه بین دولت-بازار» و ... برای پیشرفته‌ترین کشورهای جهان هم مسئله است (فاین، ۱۳۹۴، ۲۵۶). در این دیدگاه ساختارهای نهادی به صورت تاریخی تکامل یافته‌اند و یک نقطه شروع برون‌زا را شکل می‌دهند که تاریخ آنها را شکل داده است یا برآیند محاسبات افراد بهینه‌کننده هستند. به عنوان مثال، بیکاری کینزی را بر اساس مبانی خردی از قبیل «دستمزدهای کارآیی»، «کارگران درونی-بیرونی» و ... توجیه می‌کنند. از این رو در اینجا تحلیل «توسعه» موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در واقع اجماع پساواشنگتنی آموزه‌های توسعه از قبیل مدرنیزاسیون، رفاه و شکست بازار را در قالب اقتصاد متعارف بازتفسیر می‌نماید و وارد تحلیل خویش می‌کند. اجماع پساواشنگتنی یک نسخه خیلی ضعیف‌تر رویکرد کینزی-رفاه‌گرایی-مدرنیزاسیون است.

۹. ایران و برنامه‌های توسعه اقتصادی

فارغ از مجادلات و بحث‌های نظری در باب توسعه که ذکر آن رفت، ایران به مثابه یکی از اعضای جامعه بین‌المللی منبعث از فضای داخلی خود با مقوله توسعه اقتصادی مواجه شد. ایران پس از انقلاب در بدو امر درگیر گفتمان‌های رقیبی شد که هر یک داعیه‌ای منحصر‌بفرد در باب شیوه و ابزار توسعه داشتند. طرح مقوله توسعه اقتصادی در ایران پس از انقلاب را عمدتاً با پایان جنگ ایران و عراق همراه می‌دانند، چرا که پس از پایان جنگ با به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی، اولیتی با نام بازسازی نواحی جنگ‌زده آشکار شد. این اولویت، ساماندهی اموری همچون افزایش درآمد واقعی، کاهش نرخ بیکاری، افزایش سهم سرمایه‌گذاری، جایگزینی واردات همراه با توسعه صادرات، خوداتکایی اقتصادی و تقویت صادرات غیرنفتی، برنامه‌های پنج‌ساله توسعه را اجتناب‌ناپذیر ساخت (دلفروز، ۱۳۹۳: ۱۱۴-۱۱۳). حکومت وقت که منابع داخلی را صرف جنگ نموده بود، با اتکا به منابع خارجی و فرصت‌های بین‌المللی، برنامه‌های اول و دوم توسعه را که در خلال سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ اجرا شد را در چهارچوب سیاست تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به نگارش در آورد. این دو برنامه به دلیل مقتضیات زمان و ارتباط گسترده دولت وقت با دو نهاد بین‌المللی مذکور، تطبیق وثیقی با آموزه‌های اقتصاد متعارف و برنامه‌های تعدیل ساختاری داشت. اما این ارتباط در برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳) به حداقل رسید. دو برنامه دیگر پنج‌ساله توسعه یعنی برنامه چهارم (۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸) و پنجم (۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴)، هرچند به تأسی از سند چشم‌انداز محدود شدند، ولی همچنان مفاهیم و مضامین مرتبط با برنامه‌های تعدیل در بندهای آن موجود بود (قائم‌نیا، ۱۳۹۵: ۴۴).

با وجود برنامه‌های فوق، بسیاری بر این باورند که اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نتایج لازم را برای ایران به بار نیاورد. به طور کلی در همه این برنامه‌ها، مجموعه‌ای از سیاست‌های کلان مشترک وجود داشت که به خاطر عدم توفیق در دستیابی به اهداف، همواره در برنامه‌های بعدی تکرار شدند. سیاست‌هایی چون کاهش اتکا به درآمدهای نفتی از طریق متنوع‌سازی تولیدات، اصلاح نظام اداری، توسعه بخش خصوصی و خصوصی‌سازی، کنترل تورم، کاهش بیکاری و توسعه

صادرات غیرنفتی از جمله سیاست‌هایی است که همواره در برنامه‌های کلان اقتصادی مطرح بوده که هیچ‌گاه به نتیجه دلخواه نرسیدند (دلفروز، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

در خصوص چرایی وقوع این مسئله گمانه‌زنی‌های متعددی از سوی متفکران و اندیشمندان ایرانی انجام شده است. عده‌ای شرایط خاص حاکم بر اقتصاد ایران را عامل عدم کامیابی و رسیدن به هدف توسعه می‌دانند (دلفروز، ۱۳۹۳: ۱۴۳-۱۳۲) (مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۲: ۷۷-۶۲)؛ در حالی که برخی دیگر، بر سیاست‌های نهادهای بین‌المللی خرده می‌گیرند. به عنوان نمونه سیف در کتاب «جهانی کردن فقر و فلاکت» از اجحاف سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نسبت به کشورهای در حال توسعه در دهه‌های پایانی قرن بیستم در پوشش فریبنده کوشش برای توسعه و رفاه سخن گفته است که به فقر و فلاکت در این کشورها دامن زده است (سیف، ۱۳۸۰: ۹۱-۷۷). چنین گمانه‌زنی‌هایی یادآور مجادلات طرح شده در کشورهایی است که ناظر به نقش سازنده یا مخرب نهادهای پولی و مالی بین‌المللی بود و ذکر آن رفت. ایران نیز به عنوان یکی از اعضای این نهادها، تلقی منحصربفردی از نسبت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با توسعه دارد. این تلقی، از تحلیل محتوای سخنرانی‌های مقامات ایرانی در نشست‌های سالانه گروه بانک جهانی قابل دستیابی است. در این بخش از مقاله با اتکا روش تحلیل محتوا، سخنان مقامات اقتصادی ایران در بازه زمانی ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۴ که مشتمل بر ۱۶ مورد می‌باشد، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بررسی سخنرانی‌های مذکور حکایت از آن دارد که از یک‌سو جمهوری اسلامی ایران منتقد ساختار حکمروائی و برخی از سیاست‌های تجویزی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است و آن را عاملی برای توسعه‌نیافتگی می‌داند و از سوی دیگر، خواستار استمرار حضور این نهادها در اقتصاد کشورهای در حال توسعه می‌باشد. در حقیقت جمهوری اسلامی ایران در پی اصلاح ساختاری و سیاست‌گذارانه این سازمان‌هاست، در عین حال که طی مسیر توسعه‌یافتگی را با اتکا به سازمان‌های مذکور امکان‌پذیر می‌داند. در جدول زیر فراوانی سازه‌های استخراج شده که معرف نگاه جمهوری اسلامی ایران به نهادهای مالی و پولی بین‌المللی است را می‌توان دید.

سازه‌ها	فراوانی
ساختار حکمرانی	۱۹
حاکمیت کشورها	۵
نسبت کشورهای صنعتی با سیاست‌های تجویزی	۴
منافع اجتماع مالی بین‌المللی	۸
رویکرد تکاملی یا شوک‌درمانی در قبال آزادسازی	۸

توزیع فراوانی سازه‌های موجود در سخنرانی مقامات ایران در نهادهای مالی و پولی بین‌المللی

تفصیل و تشریح یافته‌های فوق، در موارد زیر آمده است.

ساختار حکمرانی

مسئله ساختار حکمرانی در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از بیشترین فراوانی در مقایسه با سایر مسائل برخوردار است. این مقوله در بازه زمانی مورد بررسی، ۱۹ بار مورد تأکید مقامات ایران قرار گرفته است. سیدشمس‌الدین حسینی، وزیر امور اقتصادی و دارایی حکومت محمود احمدی‌نژاد با تمرکز بر سهم رأی کشورهای در حال توسعه در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته از جمله ایالات متحده تصریح می‌کند «مدت طولانی است که ما در حال تلاش برای افزایش قدرت رأی کشورهای در حال توسعه در گروه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستیم، اما واقعاً به چه چیز رسیده‌ایم؟ او با اشاره به جدی بودن مشکل ساختار حکمرانی و انتخاب رئیس گروه بانک جهانی و مدیر اجرایی صندوق بین‌المللی پول اعتقاد دارد که «حق انحصاری نانوشته مدیریت بانک جهانی بدست ایالات متحده و مدیریت صندوق بین‌المللی پول توسط اروپا، فرصت استفاده از ظرفیت‌های بالاتر همه کشورها و نیز استقلال این دو نهاد را به خطر خواهند انداخت». حسینی به عنوان نمونه به هژمونی کشورهای توسعه‌یافته در مسئله ارز و آثار آن می‌پردازد. وی بر آن است «هنگامی که روابط مالی، تجاری و تراکنش‌ها بر پایه تعداد کمی از ارزش‌ها شکل بگیرد، ایجاد یک جنگ میان این ارزش‌های مسلط یا یک بحران در منطقه یورو یا یک رشد اندک در اقتصاد آمریکا می‌شود» (Hosseini, WBG, 2012).

علاوه بر این، حسین نمازی، وزیر امور اقتصادی و دارایی در حکومت سید محمد خاتمی اظهار می‌دارد که در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول «قوانینی وجود دارد که بر خلاف استانداردهای حکمرانی خوب است» از نگاه وی، «اصول مربوط به مسئولیت‌پذیری، مشارکت و شفافیت که مورد توجه نهادهای مالی بین‌المللی است، هنوز به نحو جدی بر حکمرانی در خود این نهادها اعمال نشده است» (Namazi, WBG, 1997). اما موضوع دیگری که منتقدان در حوزه حکمرانی مطرح کرده بودند و جمهوری اسلامی ایران هم مورد توجه قرار داده است، دخالت ملاحظات سیاسی در تصمیم‌گیری نهادهای برتون وودز است (Namazi, WBG, 1998). از نگاه مقامات ایران، «اتکا بر ملاحظات سیاسی به طور ناخواسته منجر به اعمال تبعیض علیه برخی اعضا می‌شود که مغایر با اهداف این نهادهاست» (Namazi, WBG, 1999) که حاصل آن، چیزی جز از بین رفتن اعتبار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ناامید شدن ملت‌ها نیست (Taieb Nia, WBG, 2014).

سیاست‌های تجویزی

ملاحظات جمهوری اسلامی ایران در خصوص سیاست‌های تجویزی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تقریباً تمامی انتقادات مطرح شده در بخش‌های پیشین را دربر می‌گیرد. این ملاحظات ناظر به مسائل زیر است:

حاکمیت کشورها

در نگاه جمهوری اسلامی ایران این حاکمیت‌ها هستند که سیاست‌های آزادسازی را اجرا می‌کنند و نباید از آن‌ها غافل شد. محسن نوربخش، رئیس کل بانک مرکزی در حکومت سید محمد خاتمی، در این زمینه اظهار می‌دارد که «ارتباط نهادهای برتون وودز با سازمان‌های مردم‌نهاد نباید به گونه‌ای باشد که مسئولیت‌پذیری حکومت را در چشم مردمانشان نادیده بگیرد یا باعث تضعیف چهارچوب نهادی موجود در کشورهای عضو شود» (Nourbakhsh, WBG, 2000). همچنین نمازی هشدار می‌دهد که باید مطمئن شد که چهارچوب جامع توسعه که مصوب صندوق بین‌المللی پول است، مداخله‌ای نسبت به تصمیم‌گیری ملی ایجاد نمی‌کند. او معتقد است تجویزهای نهادهای برتون وودز، تحکم‌آمیز و غیرمنعطف است در حالی که دیدگاه نهادهای مذکور جنبه مشورتی

دارند (Namazi, WBG, 1999). در این راستا، تعدادی از اقتصاددانان ایرانی هم ضمن انتقاد نسبت به آموزه‌های آدام اسمیت مبنی بر لزوم «آزادی عمل فردی» و عدم ضرورت «هدایت ساختاری جامعه توسط دولت»، توسعه را در گرو حضور و هدایت دولت می‌دانند (عظیمی آرانی، ۱۳۹۱: ۴۴۷-۴۴۲). به تعبیر دیگر، دولت را می‌توان به مثابه نهادی خیرخواه تلقی کرد که «با انگیزه رفع شکست بازار، در اقتصاد مداخله می‌کند» (نیلی، ۱۳۸۷: ۲۵).

نسبت کشورهای صنعتی با سیاست‌های تجویزی

چنان‌که ذکر شد، یکی از انتقادات استیگلیتز مربوط به عدم تقید کشورهای توسعه‌یافته به سیاست‌های تجویزی نهادهای برتون وودز بود. در تأیید این امر از منظر ایران، نباید همواره مخاطب هدف برای اجرای قوانین و مقررات نهادهای مالی و پولی بین‌المللی، یک‌سری از کشورهای مشخص باشند در حالی که موضوعات مطرح‌شده در نشست‌های نهادهای مذکور دارای گستره بسیار وسیع و جهانی هستند (Namazi, WBG, 1999).

از جمله این موضوعات، حذف تعرفه بر کالاهای وارداتی می‌باشد که در چهارچوب آزادسازی اقتصادی، از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تجویز شده است. داوود دانش‌جعفری، وزیر امور اقتصادی و دارایی حکومت محمود احمدی‌نژاد، در نطق خود در سال ۲۰۰۵ می‌گوید «بجای آن‌که کشورهای توسعه‌یافته، تعرفه خود بر کالاهای وارداتی را حذف کنند، این کشورهای در حال توسعه هستند که تعرفه‌ها را لغو کرده‌اند». او با اظهار تأسف از عدم تقید کشورهای توسعه‌یافته به سیاست‌های تجویزیشان، یادآور می‌شود که «تعرفه بالا بویژه در مورد تولیدات کشاورزی در کشورهای توسعه‌یافته، باعث عدم دسترسی این کشورها به تولیدات کشورهای در حال توسعه شده و در وضعیت اقتصادی کشورهای اخیر مؤثر بوده و فقر را بویژه در کشورهای آفریقایی بیشتر کرده است» (Danesh Ja'fari, WBG, 2005).

منافع اجتماع مالی بین‌المللی

از نگاه منتقدان، گسترش فقر و وضعیت کشورهای فقیر همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین عوارض اجرای برنامه‌های توسعه نهادهای برتون وودز مطرح شده و نمایندگان ایران هم در سخنان خود، بارها بدان اشاره کرده‌اند. طهماسب مظاهری، وزیر امور

اقتصادی و دارایی در حکومت سید محمد خاتمی، با اشاره به این مسئله که «امروز، اقتصاد بازار ذاتاً به ثروتمندان کمک کرده که صدایشان بلندتر شنیده شود»، ابراز می‌دارد که «فقرا نیز شایسته بهره‌مندی از یک صدای قوی‌تر هستند» (Mazaheri, 2003).

نوربخش هم با ارائه یک مثال، نشان می‌دهد که نهادهای برتون وودز همواره منافع اجتماع مالی بین‌المللی را دنبال می‌کنند. وی در خصوص بازار نفت اظهار می‌کند که «در این بازار تلاش بر این است که همیشه مسئولیت، بر عهده تولیدکنندگان گذاشته شود. زمانی که قیمت نفت کاهش می‌یابد، از تولیدکنندگان خواسته می‌شود که سیاست‌های اقتصادی خود را برای جبران قیمت‌های پایین‌تر نفت تعدیل کنند. در این زمان، کشورهای پیشرفته بجای آن‌که قیمت کم‌شده نفت را به مشتری‌های داخلی خودشان تسری دهند، مالیات را افزایش می‌دهند. هنگامی که قیمت‌ها به حالت اول بازگشت، کشورهای صنعتی فشار زیاد به تولیدکنندگان وارد می‌کنند تا باز، تولیدکنندگان دست به تعدیل بزنند» (Nourbakhsh, WBG, 2000).

رویکرد تکاملی یا شوک درمانی در قبال آزادسازی؟

جمهوری اسلامی ایران در خصوص فرایند آزادسازی بر این باور است که آزادسازی باید همراه با احتیاط باشد. این احتیاط ناظر به متغیری به نام «زمان» است. نمازی در سخنرانی خود در ۱۹۹۹ تصریح می‌کند که ایجاد «ساختار و ظرفیت توسعه، زمان‌بر است و به مبانی اجتماعی و فرهنگی هر کشور بستگی دارد». از نظر او، «هیأت اجرایی صندوق بین‌المللی پول باید به کشورها اجازه دهد تا با سرعت مورد نظر خود به آزادسازی بپردازند» و نباید در این زمینه به کشورها فشار وارد کرد یا حتی پند و اندرز داد (Namazi, WBG, 1999). این امر البته لزوم توجه به تفاوت میان کشورهای مختلف و عدم تجویز نسخه یکسان برای آن‌ها را نیز خاطر نشان می‌سازد. علاوه بر این، نمازی در سخنرانی خود در فرهنگستان علوم استدلال می‌کند که «این الگویی که شامل حذف سوبسید، آزادسازی قیمت‌ها، مناطق آزاد و موارد دیگر اتخاذ شده بر اساس همان توصیه‌هایی است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای کشور داشتند. منتها این توصیه‌ها بیشتر متناسب با همان کشورها است. ... کشور ما با ساختار اقتصادی و شرایط کاملاً متفاوت نمی‌تواند آن الگو را پیاده کند...». (نمازی، ۱۳۷۸) او تصریح می‌کند «... با

رئیس بانک جهانی ملاقاتی داشتم و به ایشان گفتم، آیا شما فکر نمی‌کنید این توصیه‌هایی که برای کشورهای دیگر می‌کنید با شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی این کشورها نامناسب باشد. این‌ها در همه‌جا پاسخ نمی‌دهد». (نمازی، ۱۳۷۸)

توسعه یافتگی

علاوه بر موارد فوق که حکایت از نگاه انتقادی جمهوری اسلامی ایران به نهادهای برتون وودز دارد، باید به پیشنهادها و راه‌کارهایی اشاره کرد که توسط مقامات ایرانی حاضر در نشست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مطرح شده است. قدر مسلم، این موارد نشان‌دهنده اعتقاد ایران به ثمربخش بودن و ایفای نقش مثبت نهادهای مذکور در امر توسعه است.

علی طیب‌نیا بر آن است که «تدوین استراتژی کمک به کشورها یک پیش‌شرط برای تحقق سیاست‌های معطوف به اصلاح ساختاری است» (Taieb Nia, WBG, 2013). علاوه بر این، ایران در سال ۱۹۹۹ پیشنهاد کرد به منظور ریشه‌کن کردن فقر و زمینه‌سازی برای توسعه پایدار، باید حجم «کمک‌های رسمی به توسعه» (ODA) توسط کشورهای صنعتی افزایش یابد (Namazi, WBG, 1999).

در مجموع باید یادآور شد که بخش عمده‌ای از سیاست‌گذاران و اقتصاددانان ایرانی به سیاست‌های اصلاح عملکردی در حوزه‌های پولی، مالی، ارزی، اشتغال‌زایی و نیز اصلاح نهادی- ساختاری اشاره نموده‌اند (نیلی و مصلحی، ۱۳۸۷؛ کردبیچه، ۱۳۸۷؛ غنی‌نژاد، ۱۳۹۱؛ بهیکش، ۱۳۸۹؛ زمان‌زاده و صادق‌الحسینی، ۱۳۹۱) که همگی نشان از باور به دست یافتن به توسعه از تنها مسیر سیاست‌های نهادهای پولی و مالی بین‌المللی یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارند، هرچند این مسیر پرمخاطره و مستلزم تحمل عوارضی که کشورهای توسعه‌یافته، خود، تجربه نکرده‌اند.

نتیجه‌گیری

لیبرال‌های سنتی جدی‌ترین حامیان برنامه‌های اصلاحات ساختاری بودند. در مقابل، طبق نظر اندیشمندان نظریه‌و‌ابستگی و ساختارگرایان تاریخی، برنامه‌های اصلاحات ساختاری طرحی برای تثبیت نابرابری جهانی و وابستگی جنوب به شمال است. اما رئالیست‌ها با نگاهی میانه معتقدند که تجربه تاریخی آلمان و آمریکا در قرن نوزدهم و

کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا حاکی از این است که کشورهای در حال توسعه برای جبران عقب ماندگی خویش در مراحل اولیه نیازمند حمایت جدی دولتی قدرتمند هستند. اما توسعه بسیار پیچیده تر از تبیین های لیبرالیستی و مارکسیستی است که بر صرف تحولات داخلی (از قبیل مدرنیزاسیون) یا تغییر روابط سلطه و وابستگی بین المللی تأکید می نمایند. همچنین با مسائل و مقتضیات بومی و سنت های و نهادهای تاریخی کشورها در تعیین الگوی موفق توسعه و موفقیت آن اثر دارد. به عنوان نمونه فقدان دولت توسعه در کشورهای آفریقایی تبعیت از الگوهای نسبتاً موفق آسیای شرقی را در این کشورها ناکام می گذارد. تکلیف ترکیب بهینه دولت- بازار یکی از مسائلی است که بایستی با تکیه بر ساختارهای نهادی بومی مشخص گردد. جایگاه متفاوت کشورها در روابط بین المللی نیز یکی دیگر از عوامل تعیین کننده تکلیف توسعه است که بایستی مورد توجه قرار گیرد. از سویی توسعه فرآیندی چندبعدی است و تمرکز بر ابعاد صرفاً اقتصادی آن محکوم به شکست خواهد بود. شکست برنامه های اصلاحات ساختاری مؤید تجربی این مسئله است. تمرکز صرف بر رشد اقتصادی به عنوان تنها هدف توسعه نیز اشتباه است زیرا هدف اصلی توسعه بایستی بهبود وضعیت زندگی انسان ها باشد. از این رو بایستی توجه به نیازهای انسانی از قبیل آموزش و بهداشت نیز در دستور کار توسعه قرار گیرد. سلطه گفتمانی نهادهای برتون و وودز در عرصه اقتصادی از سوی بسیاری از کشورهای در حال توسعه مورد انتقاد وارد شده و عده ای از آنها خواستار برچیده شدن این سلطه گفتمانی هستند. از جمله این کشورها، جمهوری اسلامی ایران است که ظرف مدت زمانی که به اجرای سیاست های تعدیل ساختاری پرداخته، این امر را گوشزد کرده است. مقامات جمهوری اسلامی با استناد به فقر روبه تزايد، ساختار حکمرانی و برخی تجویزهای سیاست گذاران صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را نیازمند اصلاح و تعدیل می دانند به نحوی که دو نهاد مذکور بتوانند در راستای مأموریت ترسیم شده، کشورهای هدف را به توسعه یافتگی نزدیک کنند. قدر مسلم این نگاه جمهوری اسلامی ایران، در میانه طیف موافقان و مخالفان عملکرد صندوق بین المللی پول قرار می گیرد.

منابع

- استیگلیتز، ژ. ۱۳۹۶. نقد نئولیبرالیسم: مصاحبه با ژوزف استیگلیتز. در کتاب: در برابر نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی. با نوشتارهایی از کلیم صدیقی، ژوزف استیگلیتز، جیمز پتراس و... . ترجمه مسعود امیدی. تهران: نشر گل‌آذین.
- دلفروز، م. ۱۳۹۳. دولت و توسعه اقتصادی: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا. تهران: آگاه.
- زمان‌زاده، ح و صادق‌الحسینی. ۱۳۹۱. اقتصاد ایران در تنگنای توسعه. تهران: مرکز.
- سیف، ا. ۱۳۸۰. جهانی کردن فقر و فلاکت: استراتژی تعدیل ساختاری در عمل. تهران: آگاه.
- صدیقی، ک. ۱۳۹۶. تجربه کشورهای در حال توسعه در برابر نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی. در کتاب: در برابر نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی. با نوشتارهایی از کلیم صدیقی، ژوزف استیگلیتز، جیمز پتراس و... . ترجمه مسعود امیدی. تهران: نشر گل‌آذین.
- عظیمی آرانی، ح. ۱۳۹۱. اقتصاد ایران: توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ. به کوشش خسرو نورمحمدی. تهران: نشرنی.
- غنی‌نژاد، م. ۱۳۹۱. مقدمه. در کتاب: اقتصاد ایران در تنگنای توسعه. زمان‌زاده، ح و صادق‌الحسینی. تهران: مرکز.
- فاین، ب. ۱۳۹۴. سرمایه اجتماعی و نظریه اجتماعی: اقتصاد سیاسی و دانش اجتماعی در طلیعه هزاره سوم. ترجمه محمدکمال سروریان. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قائم‌نیا، ع. ۱۳۹۵. ردپای برنامه‌های تعدیل اقتصادی در سیاست‌گذاری اقتصادی ایران. راهبرد توسعه، ۱(۱)، ۴۷-۲۷.
- کردبچه، م. ۱۳۷۸. متدولوژی تهیه آمار مربوط به اندازه دولت. در کتاب: دولت و رشد اقتصادی در ایران. مسعود نیلی و همکاران. تهران: نشرنی.
- کوهن، ت. ۱۳۹۲. اقتصاد سیاسی جهانی: نظریه و کاربرد. ترجمه عادل پیغامی و همکاران. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- نمازی، ح. (۱۳۷۸، اسفند ۱۹). تفکر حاکم بر سیاست‌های اقتصادی یکی از ریشه‌های مشکلات اقتصادی کشور. بازیابی در آبان ۳، ۱۳۹۷، از فرهنگستان علوم.
- نیلی، ف. ۱۳۸۷. تحلیل نظری رابطه دولت و رشد اقتصادی. در کتاب: دولت و رشد اقتصادی در ایران. مسعود نیلی و همکاران. تهران: نشرنی.
- نیلی، م. و مصلحی، س. ۱۳۸۷. تحلیل نظری رابطه دولت و رشد اقتصادی. در کتاب: دولت و رشد اقتصادی در ایران. مسعود نیلی و همکاران. تهران: نشرنی.
- هایامی، ی. ۱۳۸۰. اقتصاد توسعه: از فقر تا ثروت ملل. (غ. آزاد ارمکی، مترجم) تهران: نشر نی.
- Bairoch, P. 1993. *Economics and World History*. Chicago: University of Chicago Press.

- Bogdanowicz-Bindert, C. 1986. The Debt Crisis: The Baker Plan Revisited. *Journal of Interamerican Studies and World Affairs*, Vol. 28, No. 3, pp. 33–45.
- Feinberg, R. E. 1988. Latin American Debt: Renegotiating the Adjustment Burden. In: Richard E. Feinberg and Ricardo Ffrench-Davis, eds., *Development and External Debt in Latin America: Bases for a New Consensus*. South Bend, IN: University of Notre Dame Press.
- Ffrench-Davis, R. 1988. External Debt, Adjustment, and Development in Latin America. In: Richard E. Feinberg and Ricardo Ffrench-Davis, eds., *Development and External Debt in Latin America: Bases for a New Consensus*. South Bend, IN: University of Notre Dame Press.
- Ghosh, A. R., Ostry, J. D. and Mahvash S. Qureshi. 2016. When Do Capital Inflow Surges End in Tears? *American Economic Review*, Vol. 106, No. 5.
- Gilbert, C. L. and Vines, D., eds. 2000. *The World Bank: Structure and Policies*. New York: Cambridge University Press.
- Hutton, W. 1995. *The State We are in*. London: Jonathan Cape.
- Johnson, C. 1982. *MIT! and the Japanese Miracle: The Growth of Industrial Policy, 1925–1975*. Stanford: Stanford University Press.
- List, F. 1983. *The National System of Political Economy*. London: Frank Cass.
- Mazumdar, Tanushree. 2005. Capital Flow into India. *Economic and Political Weekly*, Vol XL. No 21.
- Ostry, J. D, Loungani, P. and Furceri, D. 2016. Neoliberalism: Oversold?. *Finance and Development*, June, Vol. 53, No. 2, pp. 38-41.
- Patnaik, U. 2008. Neoliberal Roots. *Frontline*, 25(6), 15th March.
- Pender, J. 2001. From ‘Structural Adjustment’ to Comprehensive Development Framework: Conditionality Transformed?, *Third World Quarterly* 22, no. 3.
- Rapley, J. 1996. *Understanding Development: Theory and Practice in the Third World*. Boulder: Lynne Rienner.
- Reisman, K. 1992. The World Bank and the IMF: At the Forefront of World Transformation. *Fordham Law Review*, 60(6): 349-394.
- Roodman, D. M. 2001. Ending the Debt Crisis. In: Laster Brown et al. Ed. *State of the World 2001*. New York: Norton.
- Sader, E. 2011. *The New Mole: Paths of the Latin American Left*. London: Verso.
- Stiglitz, J and Hoff, K. 1999. Modern Economic Theory and Development. *Symposium on Future of Development Economics in Perspective*, Dubrovnik.
- Stiglitz, J. 1998 More Instruments and Broader Goals: Moving Toward the Post Washington Consensus. *The 1998 WIDER Annual Lecture*, 7January; Helsinki.
- UN Development Program 2001. *Human Development Report 2001*. New York: Oxford University Press.
- Vreeland, J. 2007. *The International Monetary Fund; Politics of conditional lending*. New York: Routledge.

Weaver, J. H. 1995. "What Is Structural Adjustment?". In Daniel M. Schydlosky, ed. Structural Adjustment: Retrospect and Prospect Westport. CT: Praeger.

Bank: <http://www.worldbank.org/en/about/leadership/directors>

Cline, W. R. 1995. International Debt Reexamined. Washington, DC: Institute for International Economics.

Namazi, H. (1997, September 23). Retrieved from WBG.

Namazi, H. (1998, October 6). Retrieved from WBG.

Namazi, H. 1999, September 28. Retrieved from WBG.

Nourbakhsh, M. 2000, September 26. Retrieved from WBG.

Nourbakhsh, M. 2000, September 26. Retrieved from WBG.

Mazaheri, T. 2003, September 23. Retrieved from WBG.

Danesh Ja'fari, D. 2005, September 24. Retrieved from WBG.

Hosseini, S.-d. 2012, October 12. Retrieved from WBG.

Taieb Nia, A. 2013, October 11. Retrieved from WBG.

Taieb Nia, A. 2014, October 10. Retrieved from WBG.

